

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سازمان انقلابی افغانستان

۲۶ سپتمبر ۲۰۱۵

تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش سی و سه

تجاوز امریکا بر افغانستان

با اینکه در افغانستان دو هزار قراردادی در انتقال لوجستیک امریکا و ناتو مصروف اند، برخی از آنان با جنرالان امریکائی در فساد سهیم می باشند. بعد از آنکه کانتینرهای لوجستیک امریکائی را به میدان بگرام می رسانند، بعضی از این قراردادی ها با پرداخت پنج تا ده هزار دالر رشوه به جنرال مسوول، بار کانتینر را به شهر برگردانده و مواد آن را به فروش می رسانند و برای اینکه مقامات پولیس افغانستان به آنان ضرر نرسانند، برخی از آنان ماهانه ۱۲۰ هزار دالر به وزیر داخله رشوه می پردازند. بیجا نبود که ضرار احمد مقبل، زمینی را به ۳۶ میلیون دالر در خیابان شیخ زاهد دبی خریداری کرد. برخی از موترداران قبل از گرفتن بار، قیمت موتر را ثبت می نمایند و در مسیر راه با طالبان جورآمد کرده و بعد از به آتش کشیده شدن، قیمت موتر خود را از اشغالگران می گیرند. ناتو و امریکا جهت انتقال لوجستیک از مسیرهای شمال و جنوب استفاده می کنند. وقتی در ۲۰۰۹ اردوی پاکستان می خواست که انتقال این مواد را از قراردادی ها بگیرد، شرایط را بر انتقال تنگ کرده و تانکرها پیوسته آتش می گرفتند، به این خاطر گراف انتقال لوجستیک امریکائی از جنوب بسیار آفت کرد و رو به شمال شد.

دیوید سیدنی معاون وزیر دفاع امریکا در گزارشش تحت عنوان «تجدید نظر سیاست امریکا در خصوص آسیای مرکزی» به کمیته ارتباطات بین المللی سنای امریکا در اکتوبر ۲۰۱۱ گفت که ماهانه ۱۴۰۰ کانتینر محموله نظامی امریکا از طریق شبکه آسیای مرکزی انتقال می یابد. او درین گزارش اشاره کرده است که هم اکنون واشنگتن هر هفته از طریق راه آهن آسیای مرکزی در حدود ۳۵۰ کانتینر محموله را به افغانستان انتقال می دهد که سه برابر بیشتر از حجم انتقال محموله از طریق مسیر هوائی می باشد. امریکائی ها در ۲۰۰۲ پایگاه مناسب در قرغیزستان را در بدل ۲.۵ میلیارد دالر اجاره کردند و بعد از ختم قرارداد با اینکه ابتداء با تمدید قرارداد مخالفت شد، اما بعد از آنکه امریکا با فدراتیف روسیه سالانه ۵۶۰۰ پرواز جهت انتقال مواد لوجستیکی بر فراز روسیه را قرارداد کرد، قرغیزستان نیز حاضر به ادامه قرارداد پایگاه مناسب گردید و حال این لوجستیک بسیار سنگین از طریق قرغیزستان، روسیه و پاکستان انتقال می یابد. گرچه بعد از تنگ شدن شرایط انتقال از پاکستان و ترازو به زمین زدن قرغیزستان، ایران نیز به چشمک زدن به سوی ناتو جهت انتقال لوجستیکش از بندر چاه بهار آغاز کرد، اما سران ناتو تمایلی به ایران نشان ندادند و قرارداد با روسیه این مشکل را برای مدت های مدیدی حل کرد.

در مسئله فساد که افغانستان بعد از سومالی در رتبه دوم جهانی قرار دارد. «درد هم می گوید خدا و کاروان هم می گوید خدا»، اوپاما و جوبایدن دو سردمدار مهم امپریالیستی بر فساد اداره پوشالی همیشه انگشت می گذارند و خود را مخالف کرزی نشان می دهند و ظاهراً به این خاطر زمانی اوپاما گفته بود که چهره کرزی برایش خسته کن شده است. اما خود دونه‌ها و کمپنی‌های امریکائی از همه بیشتر در فساد دخیل اند و از جنگ‌های افغانستان و عراق ملیاردها دلار به جیب می زنند. ارزیابی‌های چند مؤسسه در افغانستان نشان می دهد که سالانه یک ملیارد و ۲۵۰ میلیون دلار در فساد غرق می شود و سالانه ۸۷۸ میلیون دلار از افغانستان خارج می گردد. یکی از کمیته‌های بررسی بعد از برآورد فساد دولت افغانستان، بی شرمانه اعلان کرد که هر فرد افغان سالانه ۱۶۰ دلار فساد می کند و یا رشوه می پردازد. این اعلان در حقیقت تلاشی بود تا فساد و رشوه اصلی مزدوران امپریالیستی را در افغانستان پنهان کنند. در حالی که ۹۵ درصد این فساد به همان ۸۶۰۰ نفری تعلق می گیرد که دلال، جاسوس، وطنفروش و نوکر امپریالیزم اند و چرخ اشغال کشور را در گردش نگه می دارند. مؤسسات ارزیابی غربی وظیفه دارند که به این شیوه فاسدان و وطنفروشان اصلی را از دید مردم پنهان نگه دارند. اینگونه ارزیابی‌ها را در مورد درآمد سرانه نیز به کار می گیرند. تمام درآمدها و «کمک» هائی که به عنوان درآمد سالانه قید می شود، بر کُل مردم افغانستان تقسیم می کنند و بعد اعلام می دارند که درآمد سرانه مردم افغانستان در سال اینقدر و آنقدر می شود. در حالی که ۸۰ درصد این پول‌ها و درآمدها به چهار درصد نفوس که شامل کمپرادوران، اربابان، جواسیس، وطنفروشان، قراردادی‌ها، رؤسای کمپنی‌های تولیدی، تجاری و امنیتی و ۲۰ درصد دیگر به ۹۶ درصد اعضای جامعه تعلق می گیرد. غربی‌ها با این آمار می خواهند بگویند که فقر و فاقگی از افغانستان رخت بسته، مردم افغانستان بهترین دوران زندگی‌شان را تجربه می کنند و تمام ملت‌های فقیر باید برای بیرون رفتن از فقر به اشغال کشور شان تن دهند که این راه نجات از فاقگی عمومی است!!!

بیشترین این فساد در بخش قراردادهای مهم صورت می گیرد. روزنامه اراده در ۲۵ جولای ۲۰۱۱ گزارش داد که بر اساس راپور تحقیقی که برای کنگره آمریکا آماده شده است، امریکا در ۱۰ سال گذشته بیش از ۲۰۰ ملیارد دلار را در افغانستان و عراق به صورت قرارداد و اعانه پرداخته است؛ بیش از ۲۰ هزار قراردادی در عراق و افغانستان با ایالات متحده در طول جنگ کار کرده اند؛ امریکا در حدود ۳۴ ملیارد دلار در قرارداد با بخش خصوصی در این دو کشور به هدر داده است. وقتی در ۲۰۰۴ قرار شد پروژه موترهای برقی در کابل احیاء شود، مؤسسه «افغان - چک» که خواهان ربودن این قرارداد بود، ۴۵ هزار دلار برای مقامات ذیربط از معاون رئیس جمهور تا وزیر ترانسپورت و معینان و رؤسای این وزارتخانه رشوه داد، اما بالاخره این کار عملی نشد و مؤسسه مذکور ورشکست شد و از افغانستان فرار نمود. در قرارداد معدن مس عینک که با کمپنی «ام. سی. سی» چین به امضاء رسید، ۲۰۰ میلیون دلار از بالا تا پایین رشوه پرداخته شد و تنها برای وزیر معدن (ابراهیم عادل) ۳۰ هزار دلار رشوه داد. برای ترمیم سرک میدان که پول آن توسط سفارت امریکا پرداخته شد، ابتداء قرارداد آن با یک کمپنی امریکائی به امضاء رسید و بعد چهار دست فروخته شد و بالاخره هر کیلومتر این جاده بیش از دو میلیون یورو مصرف برداشت. تمام سرکسازی‌های افغانستان در دوران اشغال با این زدوبندها همراه است، به این خاطر تمام این سرکها بی کیفیت بوده و بعد از یک سال بخشی از آنها دوباره ویران شدند. بهترین نمونه این فساد و بی کیفیتی جاده مقابل شاروالی در شهر کابل است که بعد از یک ماه قیرریزی مجبور به پینه کاری شد و روی جاده چهارونیم کیلومتری دهمزنگ دارالامان سه سال مورچه وار کار جریان داشت که بعداً با قیرریزی بسیار خراب به پایه اكمال رسید!

عمر داوودزی از اعضای حزب اسلامی که جاسوس ایران و رئیس دفتر کرزی بود، در فبروری ۲۰۱۰ بسته‌های یوروی فدا حسین مالکی سفیر ایران را که در طیاره حین بازگشت کرزی از تهران تحویل گرفته و به کابل آورد، سروصدای بسیاری خلق کرد. کرزی طی کنفرانس مطبوعاتی گفت که این پول به دستور او هر سال چند بار گرفته می

شود، این در حالی که مالکی یک روز قبل از آن، پرداخت این رشوه را به داوودزی رد کرد و گفت عنوان کردن چنین چیزی «توهین» به دو طرف است. ویکی لیکس افشاء کرد که ایران برای جاسوسانی چون عالمی بلخی، محمد اکبری و احمد جبرائیلی پول می پردازد. داوودزی در سفارت امریکا گفته بود که بعضی از معینان، وزیران، رؤسا و افرادی که در ارگ کار می کنند، از ایران پول می گیرند. بسیاری به این باورند که افشای این سه نفر که جاسوسان درجه دوم ایران اند به خاطری صورت گرفته که جاسوسان درجه اول خود را پنهان نگه دارد و در حقیقت این سه تن گوشت دم توپ جاسوسان درجه اول شده اند. وقتی کرزی در ۲۰۰۷ زیر فشار فرانسوی ها سفر خود را به تهران قطع کرد و به پاریس رفت و ایران به این خاطر احساس سرشکستگی نمود، سایت بازتاب که طرفدار رژیم ایران است با لحنی که شایستهٔ باداران برای مزدوران می باشد، نوشت: «سفارت ایران در کابل با این همه پولی که به عوامل جمهوری اسلامی در رأس قدرت می پردازد، چرا مانع تصمیم کرزی در منصرف شدن از سفر تهران نشدند و این سفارت چرا از اینها بازخواست نمی کند» که اشارهٔ مستقیمی به سران شورای نظار و حزب وحدت بود. اما هم دولت و هم این مزدوران چنان سکوت کردند که حاضر بودند هر گوشمالی ارباب ایرانی را بپذیرند، و مطمئناً در خفا چنین گوشتابی هائی را چشیده اند.

اما افشای این فساد زمانی به اوج خود رسید که به تاریخ ۷ سپتمبر ۲۰۱۰ چپاول کابل بانک سر بازار شد. کابل بانک که یکی از مشهورترین و پر درآمدترین بانک های خصوصی در افغانستان است (اکنون ۱۲۰ شاخه در سراسر کشور دارد و مانند عزیزی بانک با لیسانس بین المللی کومرز بانک، دومین بانک المان فعالیت دارد)، در اثر مداخلهٔ اوباما و جنرال پتریوس رسوا شد. اوباما و پتریوس به کرزی دستور دادند که تا سه روز جل فساد این بانک آفتابی شود و همان بود که در ۲۹ اگست ۲۰۱۰ (۷ سنبلهٔ ۱۳۸۹) جلسهٔ سرنوشت ساز کابل بانک در بانک مرکزی برگزار گردید. سهامداران اصلی این بانک فاسدانی چون شیرخان فرنود، خلیل الله فروزی، حاجی حصین (برادر نسیم فهیم)، محمودکرزی (برادر حامدکرزی)، شکرالله شکران، جمال خیل و حاجی طاهر ظاهر به تاریخ ۱۵ سپتمبر ۲۰۱۰ (۲۴ سنبلهٔ ۱۳۸۹) اعترافنامهٔ ذیل را که با خط عبدالقدیر فطرت نوشته شده بود و به رسانه ها درز نمود، امضاء نمودند: «ما سهامداران کابل بانک الیوم فیصله نمودیم که شروع از امروز با تیم نظارتی «د افغانستان بانک» یکجا نشسته و تمام قرضه های خود را که تا کنون قانونی نبوده است در اسناد درست و قانونی گنجانیده و فوراً یک تقسیم اوقات پرداخت را تهیه و مطابق تقسیم اوقات یاد شده به پرداخت آن آغاز می نمائیم.»

این دلالتان غارتگر، پول های مردم را به نام های «بخت حساب»، «حساب پس انداز»، «حساب جاری» و غیره جمع کرده، اما بیشتر پول ها را به نام قرض در دبی بر کارهای ساختمانی شخصی سرمایه گذاری می کردند و حاضر به پرداخت دوبارهٔ آن نبودند. مدیریت این بانک در اختیار شیرخان و فروزی بود، دو سرمایه دار فاسد و کلاهبرداری که دختران زیبا را به نام های مختلف با معاش بلند استخدام می نمودند و از آنان تمتع جنسی می بردند. بالاخره «د افغانستان بانک» مسؤولیت کابل بانک را بر عهده گرفت و نه تنها این همه چپاولگر را مورد پیگرد قرار نداد بلکه ۸۲۵ میلیون دالر را به کابل بانک انتقال داد تا به اصطلاح تشویش مردم رفع گردد، زیرا بعد از این رسوائی، مردم به این بانک هجوم بردند و به کشیدن پول های شان اقدام نمودند و در ظرف یک ماه ۳۰۰ میلیون دالر را کشیدند.

شیرخان فرنود ۵۰۴ میلیون دالر، خلیل الله فروزی ۶۶.۹ میلیون دالر، حاجی حصین فهیم ۷۸ میلیون دالر، گل بهار حبیبی ۳۹.۷ میلیون دالر، غفار داوی ۳۷ میلیون دالر، محمود کرزی ۲۲ میلیون دالر، صوفی نثار ۱۴ میلیون دالر، حاجی طاهر ظاهر ۱۱ میلیون دالر، داوود نصیب ۹ میلیون دالر و شرکت هیوادوال (رئیس آن حاجی ابراهیم) ۱۵ میلیون دالر از کابل بانک دزدیده که بانک مرکزی قادر شد فقط درک ۳۰۰ میلیون را پیدا کند. علاوه بر ده نفر بالا، ۲۰۰ تن از غارتگران دیگر (مدیران پست سرمایه) که شامل وزراء و «نمایندگان ملت» می شوند نیز پول های کلانی

را به نام «هدیه» از کابل بانک گرفته اند. چپاول در این بانک نشان داد که قدم ماندن در راه سرمایه داری، گام ماندن بر بستر چپاول، نیرنگ، خدعه و دروغ است. با اینهمه ماهانه ۸۰ هزار دالر تنها به تلویزیون طلوع و ۱۰ هزار دالر برای روزنامه باختر به خاطر اعلانات این بانک پرداخت می شد.

بالاخره تصمیم دولت بر آن شد که کابل بانک را بفروشد، زیرا بانک مرکزی از لحاظ «قانونی» می توانست فقط ۱۸ ماه مسؤلیت این بانک را بگیرد. این بانک را یک سال قبل مؤسسه «کوپر» امریکائی بررسی کرده و اطمینان داده بود که در آن هیچ فساد دیده نمی شود. «بیرنگ پاینت» امریکائی نیز در این فساد سهم داشته که کسی جرأت افشای آن ها را ندارد. بالاخره کابل بانک با تغییر جزئی در نام آن «نوی کابل بانک» در ماه اپریل ۲۰۱۱ به وزارت مالیه تعلق گرفت تا به فروش برسد. انگلیس ها به این بانک مبلغ ۷ میلیون پوند «کمک» کردند تا از ورشکستگی کامل نجات پیدا کند.

با این که کرزی و امریکائی ها در فساد حاکم بر اداره افغانستان یکی دیگر را متهم می سازند، اما همه می دانند که عامل فساد هم امریکا و هم زائیده حرامزاده اش (دولت پوشالی افغانستان) می باشد. چون مارکس تعریف واقعی از نظام سرمایه نموده و آن را سیستمی با دروغ، نیرنگ، استثمار، پولیسی گری و تجاوز تعریف نموده که اگر یکی از دو طرف فاسد و دزد نباشد، تعریف مارکس این بزرگترین مبارز و اندیشمند تاریخ بشریت، راه به جایی نمی برد.

با این همه کرزی در ۲۰۱۰ طی سخنرانی فریاد کشید که «بس است، قصرها ساختید، بانک ها را پر کردید، دیگر زراندوزی نکنید» و ۲۰۱۱ در گردهمائی دیگری باز فریاد زد: «اگر دزدی هم می کنید، در دُبی به مصرف نرسانید، همینجا بلند منزل بسازید، گپی ندارد، مگر به خارج نبرید»، اما فریاد او دروغین و کاذبانه بود، چون برادران او سررشته قاچاق مواد مخدر، زراندوزی، غارت زمین، دزدان معادن (کارخانه سمنت پلخمی که سهامدار اصلی آن حاجی عزیزالله موسی قلعه و محمودکرزی مدیر آن است، معدن زغال سنگ دودکش را به این بهانه که از زغال آن برای تولید سمنت استفاده می کند به اجاره گرفته است، اما از چند سال به این سو زغال این معدن غارت می شود و تولید آن در بازارهای پاکستان به فروش می رسد) بوده، در این مورد نه تنها گله و انتقادی ندارد بلکه برای ادامه کار شان از قدرت خود سود می برند که اگر چنین نمی بود، شش میلیون دالر بدون هیچ مدرکی از کابل بانک برای کمپاین انتخاباتی اش نمی گرفت و خود در فساد این بانک به این پیمان سهیم نمی شد.

سیستم مالی و سیاست پولی افغانستان توسط صندوق بین المللی پول اداره، نظارت و کنترل می شود و بانک جهانی با بخش های گوناگونش تلاش دارد که افغانستان را زیر بار قرض گور کند و از این طریق لگام دولت های آینده را محکمتر در دست بگیرد. IFC شعبه ای از بانک جهانی است که تلاش دارد سکتور خصوصی را از طریق پرداخت قرضه های میلیون دلاری حمایت کند که بهترین مثال آن شرکت های مخابراتی روشن و ام. تی. ان می باشد.

در سال های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ جنگ شدت گرفت، اما با به قدرت رسیدن اوباما و ازدیاد نیروهای امریکائی در افغانستان و موازی با آن گسترش صفوف طالبان در شمال، جنگ شدت بیشتر یافت و حملات دو طرف که با گراف بلند قتل زحمتکشان کشور همراه بود، بالا گرفت. ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ اوج این نبردها بود و امریکائی ها ۲۰۱۱ را خونین تر از هر سالی پیشبینی کردند، چون در نظر داشتند که پایگاه های دایمی امریکا را در خاک افغانستان در ۲۰۱۱ به تصویب برسانند، لذا این جنگ باید تا امضای این قرارداد قربانی های بسیاری بگیرد.

طالبان در ۲۰۱۰ در افغانستان ۶۷۱۶ بار عملیات کردند که طی آن ۱۲۹۲ پولیس، ۲۰۴۳ فرد ملکی به قتل رسیدند و ۵۲۲۵ طالب جان دادند. در این سال ۱۰۹ عملیات انتحاری و ۲۳۰۹ عمل انفجاری از سوی طالبان و القاعده صورت گرفت. در حالی که در این سال در عراق ۳۹۷۶ نفر به قتل رسیدند که در هر روز به طور اوسط دو بم منفجر می شد

و چهار نفر کشته می شدند. آخرین آمار نشان می دهد که در ده سال گذشته در مجموع در افغانستان ۲۲۸ هزار نفر به قتل رسیده اند.

گرچه اوباما در دوران کمپاین انتخاباتی اش بارها از ارسال نیروهای نظامی امریکا به مناطق قبایلی پاکستان یاد می کرد، ولی این کار صورت نگرفت و با واکنش تند مقامات ملکی و نظامی پاکستان مواجه گشت، اما با به قدرت رسیدن زرداری (رئیس جمهور)، گیلانی (صدر اعظم) و اشفاق کیانی (فرمانده کل نیروی زمینی و لوی درستیز) در پاکستان که نسبت به اکثر حاکمان نظامی و ملکی پاکستان به ایالات متحده و انگلیس وابستگی بیشتر دارند، امریکا نیروهای نظامی خود را بر مرز پاکستان با افغانستان متمرکز ساخت و اولین بار طیاره های بی پیلوت خود را در میدان «شمسی» ایالت بلوچستان پاکستان جابجا نمود (میدان هوایی شمسی میدان کوچکی است که در دشت های بلوچستان ظاهراً به وسیله شیخ های حاشیه خلیج ساخته شده بود که جهت شکار پرندگان به این منطقه می آمدند و جالب است که این شیخ ها در زمان امارت طالبان در منطقه سنگیلان دلارام نیز چنین میدانی ساخته بودند که در روزهای اول تجاوز امریکائی ها به افغانستان از این میدان استفاده کردند). بعدها این طیاره ها در میدان هوایی قندهار نیز جابجا شدند. حملات این طیاره ها بیشتر از قطر هدایت و رهبری می شود. این طیاره ها در ۲۰۰۹ بر مناطق قبایلی پاکستان ۵۳ بار حمله کرد و در ۲۰۱۰ این حملات به ۱۱۸ بار افزایش یافت. در این حملات ۹۰۰ قومندان و عضو القاعده کشته شدند. امریکائی ها ظاهراً بر دولت پاکستان فشار آوردند که در ملاکنڈ دوپژن (شامل دیر، سوات، چترال) و باجور ایجنسی عملیات نظامی به راه بیندازند. چون طالبان پاکستانی، اطراف و مرکز سوات به شمول مناطق وسیعی از دیر، باجور، مومند، اورکزی، خیبر، دره آدم خیل، وزیرستان شمالی و جنوبی را در کنترل گرفته و نه تنها پشاور که حتی بخش هائی از پنجاب را نیز تهدید کردند.

در سوات مکاتب را بر روی ۴۰ هزار شاگرد بستند و این گونه به پیاده نمودن شریعت اسلامی آغاز نمودند. با حمله پولیس در ۲۰۰۸ بر لال مسجد در اسلام آباد خون های زیادی ریخته شد زیرا طالبان، این مدرسه را به سنگری مبدل ساخته بودند، اما بالاخره نیروهای نظامی مسجد را تسخیر و ملا امام آن که می خواست با لباس زنانه فرار کند، دستگیر شد و نشان داد که این ملا «شهادت» را نه برای خود بلکه برای شاگردانش می خواست. رهبری پشت پرده این عملیات را ظاهراً کرنیلان متقاعد «آی. اس. آی» وابسته به شبکه حمیدگل رئیس پیشین «آی. اس. آی» بر عهده داشتند.

بالاخره عملیات سوات در ۸ می ۲۰۰۹ آغاز و در ۸ جولای ۲۰۰۹ پایان یافت. درین عملیات ۱۶۰۰ طالب کشته و به شمول خود مولانا فضل الله عده کثیری از طالبان پاکستانی زخمی شدند. اردوی پاکستان در این عملیات ۱۵۰ کشته و ۵۰۰ زخمی داشت. این عملیات «نیغه لاره» نام داشت. دو فرزند مولانا صوفی محمد که یکی کفایت الله نام داشت و سخنگوی او درین عملیات بود نیز به قتل رسیدند. در عملیات بر ایجنسی ها در مجموع ۱۵۰۰ نیروی پاکستانی به شمول برخی از نیروهای کماندو جان باختند. فرماندهان طالبان ملا گل بهادر در وزیرستان شمالی، بیت الله محسود در وزیرستان جنوبی، عمر خالد در خیبر ایجنسی و ملا وزیر، قاضی ضیاءالرحمان، ملا حکیم الله محسود در وزیرستان شمالی بودند. بالاخره طالبان مجبور به عقب نشینی از سوات، باجور، مومند و برخی از وزیرستان شدند و بار دیگر دولت پاکستان تا حدی قادر به تأمین امنیت و استقرار پایه های حاکمیت در این منطقه وسیع گردید.

حمله بر وزیرستان به تاریخ ۱۵ اکتوبر ۲۰۰۹ شروع شد. اردوی پاکستان برای این حمله چهار ماه آمادگی گرفت. نیروهای القاعده در روز حمله در وزیرستان ۲۶ هزار و نیروهای طالب ۱۰ هزار گفته شد. درین حمله ۳۰ هزار نیروی اردو به شمول ۵۰۰ کماندوی ورزیده پاکستانی شرکت داشتند. اما قبل از حمله، «آی. اس. آی» نیروهای ملاحقانی را از اطراف شهر میرانشاه در وزیرستان شمالی بیرون کرد و به کوه های همجوار جابجا ساخت. پاکستان در این جنگ ها تلاش کرد که دولت افغانستان را برای مین گذاری و یا کشت سیم خاردار بر مرز میان افغانستان و

پاکستان متقاعد بسازد و به طور غیررسمی دولت افغانستان را به تأیید خط دیورند وادارد، اما دولت پوشالی به این بهانه که نمی خواهد با این اقدام دو طرف را از هم جدا سازد، حاضر به قبولی آن نشد. امریکا و انگلیس به عنوان دو اشغالگر اصلی در این مورد سکوت اختیار کردند.

فشار نیروهای امریکائی در عراق بر جنگجویان القاعده و بازماندگان حزب بعث بعد از کشته شدن ابومصعب الزرقاوی که از متمردان مهم و جانبان دست اول و ضد امریکا بود (زرقاوی یک بار با تهدید الظواهری نیز روبه رو شد و اخطار گرفت که اگر اینقدر غیر نظامیان را به قتل برساند، نه تنها از رهبری نیروهای القاعده در عراق بلکه از عضویت القاعده نیز حذف خواهد شد) شدت گرفت و در عین حال تعداد نیروهای امریکائی به ۱۸۳ هزار نفر رسید، جنرالان امریکائی قادر شدند که با سران قبایل سنی عرب جورآمد کنند و ابو ایوب المصری که جانشین زرقاوی شده بود، نتوانست نیروهایش را از شکست نجات دهد (ابو ایوب المصری و البغدادی دو تن از مسؤولان مهم القاعده در عراق در اوایل ۲۰۱۰ در شهر موصل، محاصره و به قتل رسیدند). لذا بقایای القاعده از طریق ایران و خلیج خود را به وزیرستان رساندند و به این خاطر حینی که اردوی پاکستان تصمیم حمله بر وزیرستان را گرفت، القاعده در وزیرستان ۲۶ هزار نیرو داشت. مگر رهبران آن یکباره تصمیم گرفتند که بخش اعظم نیروهای خود را به یمن انتقال دهند. به زودی ۲۴ هزار نیروی القاعده از طریق بحر و کشتی به یمن رسیدند و با گرفتن چهار پایگاه در یمن که مهمترین آن در حومه عدن قرار دارد، با نیروهای علی عبدالله صالح درگیر شدند. دو هزار نفر باقی مانده در وزیرستان که از طراحان مهم القاعده بودند، بیشتر رهبری را در این منطقه به لشکر طیبه که از فاشیست ترین و بنیادگراترین شاخه های هندی القاعده است و در ۱۹۹۰ تأسیس شده، واگذار نمود. لشکر طیبه با حمله بر هتل تاج محل در ممبی هندوستان، دو کشور را بار دیگر به رویارویی مواجه ساخت. این تشکیلات از سازمان های بسیار نزدیک به اردوی پاکستان و «آی. اس. آی» است که به عنوان نیروی فشار بر هند از آن استفاده می شود و سال هاست که در کشمیر پاکستان، پایگاه و دفتر دارد. رهبران آن بعد از حمله بر هتل تاج محل مخفی شدند.

لشکر طیبه به کوشش عبدالله عزام در ۱۹۸۹ تأسیس شد و یکی از هفت گروهی بود که در تشکیل القاعده نقش اساسی داشت. فعالیتهای لشکر طیبه و لشکر محمد زیر فشار امریکا در ۲۰۰۱ از سوی مشرف غیرقانونی اعلان شد و بسیاری بر این باورند که دو بار حمله بر مشرف توسط این سازمان ترتیب شده بود. مولانا الیاس کشمیری رهبر معنوی لشکر طیبه بود که بعد از غیر قانونی شدن سازمانش به وزیرستان شمالی رفت (در ماه جون ۲۰۱۱ در حمله بی پیلوت های امریکائی به قتل رسید) و بعد مولانا عبدالجبار رهبر سپاه محمد هم به او پیوست. لشکر طیبه ابتداء به کنفرانس حریت که در آن ۳۳ گروه کشمیری شرکت داشتند، پیوست، اما بعد از آنکه رهبران این کنفرانس باب مذاکره با دولت هند را گشودند، لشکر طیبه و سپاه محمد از این کنفرانس خارج شدند. بعدها الیاس کشمیری توسط نیروهای هندی دستگیر و زندانی شد اما حافظ محمد سعید یک طیاره خط هوایی هند را در راه کتمندو- دهلی ربود و به قندهار آورد. الیاس کشمیری از قید هند رها شد و حافظ محمد سعید رهبر اصلی طیبه شد. لشکر طیبه بار دوم عملیاتی را بر پارلمان هند سازمان داد که افراد آن تا دروازه پارلمان هند هم رسیدند، اما قادر به عملیات نشدند. لشکر طیبه بعد از آن که زیر فشار دولت پاکستان مخفی شد، بر صدر اهداف سیاسی خود مقابله با هند، امریکا و اسرائیل را قرار داد و چیزی شبیه القاعده شد. افراد گروه اسلامی ویرجینیا که قصد حمله بر اهدافی در امریکا را داشتند و دستگیر شدند، اعتراف کردند که عضو لشکر طیبه بوده اند. ابوزبیده از قومندانان ارشد و مشهور القاعده در خانه امن لشکر طیبه در فیصل آباد پاکستان دستگیر شد که نشان میداد چه اعتمادی میان رهبری القاعده و لشکر طیبه وجود دارد. حافظ محمد سعید از طرفداران سپردن تکنولوژی هسته ئی پاکستان به برخی از کشورها بود. قدیر خان و بشیرالدین محمود که متخصصان

غنی سازی پلوتونیوم پاکستان اند، در ۲۰۰۱ چند روزی مهمان لشکر طیبه بودند، کاری که باعث زیر نظر قرار گرفتن این دو متخصص اتمی شد.

با تغییر موقعیت نظامی القاعده از وزیرستان به شاخ افریقا و شرق میانه و ضعیف شدن القاعده در این منطقه، وظایف لشکر طیبه و سپاه محمد بالا گرفت. با این تغییر دست «آی. اس. آی» در منطقه درازتر شد. چون در سازماندهی این لشکر، حمیدگل و حواریون ضیاءالحق نقش اساسی داشتند و آن را تا حال چون شمشیر داموکلسی بر فرق هند نگه داشته اند، به این خاطر زمینه فعالیت های لشکر طیبه در افغانستان و کشورهای همجوار نسبت به القاعده بیشتر شده، نفوذ و تأثیر شبکه های استخباراتی ایالات متحده بر القاعده بیشتر از لشکر طیبه است.

بعد از تمرکز نیروهای القاعده و طالبان در مناطق قبایلی پاکستان، (وزیرستان شمالی، وزیرستان جنوبی، اورکزی و باجور ایجنسی) فشار بمباران های هوایی امریکا با طیاره های بی پیلوت بر این مناطق روز به روز افزایش یافت. در حملات امریکا از ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷ که ۴۲ بار صورت گرفت، ۱۸۰ نفر از افراد القاعده و طالب به شمول هایتم الیمنی، نیک محمد، ابوحمزه رابیه نیز به قتل رسیدند. در حملات سال ۲۰۰۸ که ۳۳ بار صورت گرفت، ۳۲۹ تن به شمول ابولیس اللیبی، ابوسلیمان الجزیری، بیت الله محسود، مدحت موسری، عبدالرحمن، اسلام وزیر، ابوعبیده التونسی، خالدحیب، ابواکاش، محمدحسن، الحکیم (الیاس ابوجهاد المصری)، عبدالاعظم السعودی، راشد رؤوف و ابوزبیر المصری از قومندانان ارشد القاعده و طالبان نیز به قتل رسیدند. در حملات سال ۲۰۰۹ که ۵۳ بار صورت گرفت، ۵۷۸ تن از افراد طالبان و القاعده به قتل رسیدند. عثمان الکینی، شیخ احمد سالم السودان، طاهر یلداش، مصطفی الجزیری، عرفان مسعود، ابویوب المصری (جدا از ابویوبی که در عراق کشته شد) فقیرمحمد، زاهد، شیخ السومالی، حاجی عارف خان (برادر حاجی عمر قومندان مشهور طالبان پاکستانی)، پسر کریم خان (قومندان مشهور طالبان پاکستانی) و عبدالله غید اللیبی نیز کشته شدند. در حملات سال ۲۰۱۰ که ۱۱۸ بار صورت گرفت، ۱۰۴۴ نفر به شمول محمد مهدی زیدان، جمال سلیم عبدالرحیم، عبدالباسط عثمان، عبدالحق ترکستانی، شیخ منصور، یکی از پسران حقانی، رانا افضل، بهادر منصور، حسین الیمنی، مولوی کلام، سیدالمصری، حمزه الجوفی، امیر معاویه، عنایت الله، مولوی عزیزالله، سیف الله حقانی (برادرزاده حقانی) شیخ فتح الامیری، اتیه عبدالرحمن و نصرالوحیسی ۳۲ ساله، یکی از معاونان و مشاور ارشد اسامه به قتل رسیدند. در حملات تا اپریل ۲۰۱۱ که ۲۲ بار صورت گرفت، ۲۰۷ نفر به شمول ابوزیدالعراقی مسؤول مالی شبکه القاعده، عبدالغنی (ابوحفص النجدی نفر سی و پنجم القاعده)، شربت خان وزیر و الیاس کشمیری کشته شدند.

آمار فوق نشان می دهد که امریکائی ها از ۲۰۰۴ تا اپریل ۲۰۱۱، ۲۶۸ بار بر مناطق قبایلی حمله کرده و ۲۳۳۸ نفر را به قتل رساندند که علاوه بر قومندانان و افراد القاعده و طالبان، تعدادی از مردم بیگناه با زنان و کودکان نیز به قتل رسیدند. اما امریکا تا حال نخواست است که بنیاد طالبان را از این منطقه برکند و مخصوصاً از مدتی به این سو اعتراضاتی نیز از سوی اشفاف کیانی لوی درستیز قوای پاکستان بر این حملات صورت گرفته و مقامات دیگر پاکستانی نیز اعتراض کرده اند. در ماه اپریل ۲۰۱۱ اولین بار تنظیم انصاف عمران خان که رگ و ریشه انگلیسی دارد، علیه این بمباران ها در پشاور تظاهراتی به راه انداخت. در طول این مدت احزاب جماعت اسلامی، جمعیت العلمای اسلام و جمعیت العلمای پاکستان یکی دو بار تظاهرات کوچکی را سازماندهی کردند، اما در کل از این بمباران ها و تضعیف طالبان ناگفته حمایت کرده اند. دولت پاکستان نیز چند باری اعتراض کرد اما بعدها معلوم شد که زرداری در این مورد با امریکا هم نظری دارد و تعهد کرده است.

با این که مولوی فضل الرحمن از سال ها به پدر طالبان شهرت یافته و در زمان امارت پوسیده آنان این مولوی تلاش ها و رفت و آمدهای بسیاری به کابل و قندهار داشت، اما وقتی تحریک طالبان پاکستانی و چندین شاخه بنیادگرای دیگر به

وجود آمد، طالبان از این مولوی رو برتافتند. وقتی مولوی حسن جان معاون تحریک فضل الرحمن در ۲۰۰۹ فتوای غیراسلامی بر عملیات انتحاری صادر کرد، چند روز بعد با یک حمله انتحاری در چارسده پشاور به قتل رسید. بعد از حمله ناتو و امریکا در مارچ ۲۰۱۱ بر لیبیا و مخالفت مولوی فضل الرحمن، در یک روز دو بار بر او عملیات انتحاری صورت گرفت که از هر دو عملیات زنده برآمد. او بعد از این دو عملیات اعلان کرد که چون امریکا و القاعده در لیبیا عمل یکسان دارند و متحدانه عمل می کنند و او مخالف حملات امریکا بر لیبیا است، لذا این دو عملیات را القاعده به تحریک امریکا بر او انجام داده است.

طالبان برای این که در تقابل با فتوای مولوی ها قرار نگیرند بر هر مولویی که شک همکاری با دولت بکنند، فوراً او را به قتل می رسانند. به این صورت طالبان مهارناپذیر به ضد استادان شان به پا ایستادند. علاوه هم در مناطق قبایلی پاکستان و هم در افغانستان سران قومی که روحیه همکاری با طالبان در آنان دیده نمی شود و به نحوی با دولت پوشالی در تبابی قرار دارند، بی وقفه به قتل می رسند. بیش از ۱۶۰ متنفذ قومی با این سیاست در باجور و وزیرستان به قتل رسیدند و در قندهار ۱۲۲ مولوی و رئیس قوم کشته شدند. طالبان مخصوصاً در برابر عملیات های انتحاری بسیار حساس بوده، هرگاه کوچکترین حرفی در رد این عملیات از مولوی ها بشنوند، جزای شان اعدام است، و از همین رو مولوی ها اکثراً از دادن پاسخ درین مورد ابا می ورزند.

بعد از سپردن فرماندهی جنگ افغانستان به ناتو و بعدتر که نیروهای آیساف و نیروهای ائتلاف هم زیر رهبری ناتو قرار گرفتند، قومندان امریکائی (جنرال مک کرنین) این فرماندهی را بر عهده گرفت. در زمان او بود که بمباران ها به اوج خود رسید و تلفات مردم زحمتکش روز به روز افزایش یافت. هرچه بمباران ها شدت می گرفت، طالبان و القاعده نیز بر شدت عملیات انتحاری خود می افزودند و جان ده ها توده بی پناه را می گرفتند. در این میان طالبان قادر شدند که اکرم خاکریزوال قومندان امنیه کابل، حکیم تنیوال والی پکتیا، داکتر عبدالله لغمانی معاون ریاست «امنیت ملی»، مصطفی کاظمی وکیل، سید رحمان وکیل، عارف ظریف وکیل، صبغت الله ذکی وکیل، نازکمیر سرفراز وکیل، انجنیر متین وکیل، انجنیر عمر والی کندز، کاظم اشیار معاون والی غزنی، فضل الرحمن خمکنی وکیل، عبدالرحمن سید خلی قومندان امنیه کندز، خان محمد مجاهد قومندان امنیه قندهار، سید ظاهر رئیس شورای ولایتی هلمند و نماینده شورای عالی صلح این ولایت، داوود داوود قومندان زون پامیر، شاه جهان نوری قومندان امنیه تخار، جواد ضحاک رئیس شورای ولایتی بامیان، میر زمان قومندان جنایتکار گلبدینی و عضو شورای ولایتی کنر، ملک زرین قومندان جهادی کنر، جان محمدخان مشاور کرزی، هاشم وطنوال وکیل، احمدولی کرزی رئیس شورای ولایتی کندهار، برهان الدین ربانی رئیس شورای عالی صلح، عبدالباقی رغبت مشاور وزارت قبایل و سرحدات، عبدالمطلب بیگ وکیل و... را به قتل برسانند.

حملات انتحاری بر صبغت الله مجددی رئیس وقت مشرانو جرگه، کریم خرم وزیر وقت وزارت اطلاعات و فرهنگ، دستگیر آزاد والی وقت نیمروز و کریم براهوی وزیر امور سرحدات آن وقت، بصیر سالنگی والی پروان، احمدضیاء مسعود معاون قبلی کرزی، بسم الله محمدی وزیر داخله و... نیز صورت گرفت که همه زنده ماندند. اما حملات هوایی امریکائی ها بسیار خونین و وحشیانه بوده که خود را همیشه با یک معذرت خواهی می بخشند. در حمله هوایی امریکائی ها بر توره بوره در اول دسمبر ۲۰۰۲ در قریه مدو ۵۸ نفر را به قتل رساندند (۱۶ مرد، ۱۶ زن و ۲۶ طفل)؛ طیاره های امریکائی در ۲۳ فبروری ۲۰۰۵ حاجی زرین خان و دو پسرش را در قریه تیمنی ولسوالی نوزاد ولایت هلمند به قتل رساندند؛ یک موشک انگلیسی در اپریل ۲۰۰۶ محمدغوٹ را به قتل رساند؛ نیروهای امریکائی در فبروری ۲۰۰۶ با فیر بی هدف بر فارم هده در جلال آباد ۱۶ تن را به قتل رساندند که بیشتر آنان زنان و کودکان بودند؛ انگلیس ها در مارچ ۲۰۰۶ با فیر موشک در ولسوالی کجکی پسر محمدغوٹ را به قتل رساندند؛ در ۲۸ می ۲۰۰۷

امریکائی‌ها در حالیکه نشه بودند با تصادم ترافیکی در سرای شمالی پنج نفر را کشتند و چند نفر دیگر را زخمی کردند؛ در ۹ جون ۲۰۰۷ یک موشک امریکائی در نزدیک خط دیورند جان ۹ افغان را گرفت؛ امریکائی‌ها در ۲۲ جون ۲۰۰۷ در ولسوالی گرشک ولایت هلمند ضمن یک بمباران جان ۲۵ تن را گرفتند که در میان شان ۳ طفل و ۹ زن نیز دیده می‌شد؛ در ۲۴ جون ۲۰۰۷ انگلیس‌ها بعد از انفجار ماین کنار جاده یک موترسایکل سوار را کشتند؛ امریکائی‌ها در ۲۹ جون ۲۰۰۷ در ولسوالی شیرزاد ولایت ننگرهار پنج تن را کشتند و با انفجار دروازه منزل محمدآجان او را با دو پسر، نواسه و یک رهگذر به قتل رساندند؛ امریکائی‌ها با حمله هوائی در قریه حیدرآباد هلمند، ۸۰ تن را کشتند؛ امریکائی‌ها به تاریخ ۱۰ و ۱۵ جون ۲۰۰۷ در بمباران ولسوالی وته پور کتر ۳۵ نفر را کشتند و بعد که مردم عزیزان شان را دفن می نمودند، باز هم هدف بمباران جت های امریکائی قرار گرفتند که ۱۰ تن دیگر را نیز به قتل رساندند؛ امریکائی‌ها در دوم اگست ۲۰۰۷ در منطقه بغنی ولسوالی بغران حین روز بازار طی بمباران گسترده ای ۲۰۰ تن را به قتل رساندند؛ در ۱۹ سپتمبر ۲۰۰۷ نیروهای کانادائی در قندهار با برخورد تانک یک نفر را کشته و پنج تن دیگر را زخمی کردند؛ امریکائی‌ها در ۱۹ سپتمبر ۲۰۰۷ در هلمند، طی بمبارانی شش زن و طفل را کشتند؛ هلیکوپترهای امریکائی در ۲۳ سپتمبر ۲۰۰۷ دو پولیس افغان را کشته و پنج تن دیگر را زخمی کردند؛ کانادائی‌ها در ۲۰۰۷ یک موترسایکل سوار و طفلش را کشتند؛ امریکائی‌ها در ۲۳ اکتوبر ۲۰۰۷ با فیر بر غزندی کوچیها در قندهار یک طفل را کشتند و چهار طفل دیگر را زخمی کردند؛ کانادائی‌ها در ۱۵ نومبر ۲۰۰۷ با فیر بر یک تکسی در قندهار یک تن را کشته و دو نفر دیگر را زخمی کردند؛ جت های امریکائی با بمباران بر کارگران سرک سازی در نورستان ۱۹ کارگر را به قتل رساندند؛ نیروهای امریکائی در ۲۴ جنوری ۲۰۰۸ در غزنی دو فرد ملکی و ۱۱ پولیس افغان را به قتل رساندند؛ انگلیس‌ها در ۱۲ مارچ ۲۰۰۸ در یک حمله هوائی دو زن و دو طفل را کشتند و ۱۰ تن دیگر را زخمی کردند. با شلیک دو موشک امریکائی در نزدیک مرز پاکستان جان دو زن و دو طفل گرفته شد؛ امریکائی‌ها در ۱۹ مارچ ۲۰۰۸ در قریه مقبل در خوست ۱۲ تن را به قتل رساندند؛ در حمله هوائی امریکائی‌ها در ۱۱ جون ۲۰۰۸ در ابراهیم کاریز پکتیا ۳۰ نفر را به قتل رساندند؛ با فیر امریکائی‌ها در ۲۳ جون ۲۰۰۸ در ولسوالی خوگیانی ننگرهار یک پسر و پدر به قتل رسیدند؛ در حمله هوائی امریکائی‌ها در ۴ جولای ۲۰۰۸ جان ۲۳ تن را گرفتند؛ در حمله هوائی امریکائی‌ها در ۶ جولای ۲۰۰۸ بر یک عروسی در هسکه مینه ننگرهار ۴۷ نفر به شمول عروس به قتل رسیدند؛ در حمله هوائی نیروهای امریکائی در ۱۴ جولای ۲۰۰۸ بر ولسوالی وایگل نورستان، جان ۲۳ نفر گرفته شد؛ در حمله هوائی نیروهای امریکائی در ۱۵ جولای ۲۰۰۸ هشت تن به قتل رسیدند؛ در حمله ایتالوی‌ها در ۱۷ جولای ۲۰۰۸ بر چند قریه زیرکوه شیندند ۶۱ نفر به قتل رسیدند؛ در ۲۰ جولای ۲۰۰۸ قوای هوائی امریکا در دو حمله بر ولسوالی های بکوا و اناردرة ولایت فراه جان ۲۱ نفر را گرفتند؛ نیروهای انگلیسی در ۲۶ جولای ۲۰۰۸ در ولسوالی سنگین ولایت هلمند چهار نفر را به قتل رساندند؛ کانادائی‌ها در ۲۷ جولای ۲۰۰۸ با فیر بر موتری جان دو طفل را گرفتند؛ نیروهای امریکائی در هفت اگست ۲۰۰۸ در غزنی چهار زن و یک طفل را کشتند؛ در اثر بمباران نیروهای امریکائی در ۱۰ اگست ۲۰۰۸ حدود ۲۳ نفر و گروگان هائی را که طالبان در اختیار داشتند به قتل رساندند؛ با فیر موشک انگلیسی در ۱۴ اگست ۲۰۰۸ بر قلعه ای در ولسوالی سنگین ولایت هلمند چهار تن به قتل رسیدند؛ در اثر حمله هوائی نیروهای امریکائی بر محفل خیراتی در عزیزآباد ولسوالی شیندند ولایت هرات بیش از ۹۵ تن به قتل رسیدند؛ به اثر فیر نیروهای امریکائی در ۳۱ اگست ۲۰۰۸ در پکتیا سه طفل به قتل رسیدند؛ در اثر حمله نیروهای امریکائی در اول سپتمبر ۲۰۰۸ در کابل یک مرد با دو پسرش به قتل رسیدند؛ در حمله هوائی امریکائی‌ها در ۹ سپتمبر ۲۰۰۸ دو تن به قتل رسیدند؛ کانادائی‌ها در ۱۸ سپتمبر ۲۰۰۸ در قندهار یک تن را کشتند؛ در دوم اکتوبر ۲۰۰۸ طی حمله هوائی امریکائی‌ها در پنجوائی قندهار سه دهقان قندهاری کشته شدند؛ در این روز

نیروهای المانی با فیر بر یک عروسی سه نفر را به قتل رساندند؛ در همین حال نیروهای امریکائی در ولسوالی تگاب ولایت کاپیسا چهار نفر را کشتند؛ در ۲۵ جون ۲۰۰۸ بمباران هوائی امریکائی در ولسوالی گرمسیر ولایت هلمند (لکی کلی) حاجی نادرخان را به قتل رساندند؛ با فیر نیروهای انگلیسی در ۱۵ جولای ۲۰۰۸ عبدالغفورخان در هلمند به قتل رسید؛ نیروهای المانی در چهار سپتمبر ۲۰۰۹ در انگورباغ ولسوالی چاردره کندز، جان ۱۹۰ نفر را گرفتند، در ۲۶ جولای نیروهای امریکائی با حمله بر قریه ریگی در قندهار ۵۲ نفر به شمول زنان و کودکان را به قتل رساندند؛ نیروهای امریکائی در ۲۴ سپتمبر ۲۰۱۰ در الیشنگ لغمان ۳۰ تن را به قتل رساندند؛ امریکائی ها در سوم اگست ۲۰۱۰ سه برادر به نام های فرید نعمتی، امان نعمتی و اسماعیل نعمتی را در وردک کشتند؛ در سوم ماه می ۲۰۱۰ نیروهای امریکائی در قلات دو زن و یک دختر را به قتل رساندند؛ در سپتمبر ۲۰۱۰ نیروهای امریکائی در لوگر چهار تن را کشتند؛ حمله نیروهای امریکائی بر عروسی در ارغنداب ولایت قندهار در اکتوبر ۲۰۱۰ باعث قتل ۴۰ تن شد؛ در بمباران امریکائی ها در ۲۲ فیرووری ۲۰۱۱ در غازی آباد کمر ۵۶ نفر به قتل رسیدند؛ در بمباران امریکائی ها در ۲۹ فیرووری ۲۰۱۱ در مانوگی کمر ۹ طفل مکتب به قتل رسیدند؛ در دوم مارچ ۲۰۱۱ نیروهای امریکائی در خوگیانی ننگرهار یک خانواده شش نفری را کشتند؛ در ۸ اپریل ۲۰۱۱ نیروهای امریکائی در حمله به خانه ای در ولسوالی صیاد ولایت سرپل شش تن اعضای یک خانواده را کشتند؛ نیروهای امریکائی در ۱۱ ماه می ۲۰۱۱ در ولسوالی دوآب ولایت نورستان ۱۸ تن از هموطنان ما را به قتل رساندند؛ در ۲۹ ماه می ۲۰۱۱ اشغالگران امریکائی در ولسوالی نوزاد ولایت هلمند جان دو زن و ۱۲ طفل خردسال را گرفتند؛ در ۲۵ ماه می ۲۰۱۱ در ولسوالی دوآب نورستان در اثر بمباران جان ۴۰ تن گرفته شد؛ در دوم جون ۲۰۱۱ امریکائی ها در تخار دو زن و دو مرد را کشتند که فردای آن تظاهراتی به ضد اشغالگران صورت گرفت و در آن ۱۲ تن به قتل رسیدند. اینها نمونه هائی از صدها عملیات هوائی و زمینی است که امریکائی ها و اشغالگران متحد آنان در افغانستان به سر رسانده اند و این همه توده افغان را کشته اند. کریستین جاکوبسن سخنگوی نیروهای آیساف به تاریخ ۱۵ اگست ۲۰۱۱ گفت که نیروهای خارجی در یک سال گذشته در افغانستان بیشتر از ۵۰.۰۰۰ عملیات هوائی را انجام داده اند. اگر در هر عملیات به طور اوسط دو نفر به قتل رسیده باشند، میزان تلفات زحمتکشانشان کشور ما خلاف آنچه رسانه های مرتجع از ارقام کشته شدگان جنگ افغانستان به نشر می رسانند، باید چقدر بیشتر باشد.